

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

موضوع «طهارت قلب» از مباحث کلیدی و بسیار مهم بحث اخلاق است. زمان در حال گذر و عمر انسان رو به افول است و با اینکه مسئله دیگری به این اهمیت در زندگی انسان وجود ندارد متأسفانه همه ما غافل از آن هستیم.

تاکنون چه وقت به فکر افتادیم مراجعه‌ای به نفس خود کرده تا ببینیم چه بلایی بر سر آن نیاورده‌ایم؟ و چه مشکلاتی برای خود درست کرده‌ایم؟

نفس انسان بر حسب روایات بیضاء، سفید و درخشان است، تماشش نور است، خداوند متعال هنگام خلقت با دمیدن روح خودش «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» یک نفس نورانی را به ودیعه در اختیار ما قرار می‌دهد، اما ما با این نفس چه می‌کنیم؟

بر اساس روایات وقتی انسان گناهی مرتکب می‌شود نقطه سیاهی در قلبش نقش می‌بندد «إِذَا أَدْنَبَ الْعَبْدُ وَقَعَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ»، نکته همان نقطه است، نه نکته‌ای که در اصطلاح علمی به کار می‌رود. این سیاهی آغاز انحراف اوست.

در این رابطه تعابیر عجیبی در قرآن وجود دارد گاهی می‌فرماید: «بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا»، قلب‌های گنهکار در جهالت است، گاهی به مرض «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ»، و گاهی به زیغ «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ» و گاهی به رین تعبیر می‌کند «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، اینک که خداوند به ما توفیق طلبگی عنایت کرده حیف است از این همه معارف که در اختیار ما قرار گرفته استفاده نکنیم.

ما می‌توانیم با بهره‌گیری از زلال آیات و روایات و مراقبت از نفس، قلب و روح خود را تطهیر و وجود خود را ظرف تجلیات الهی قرار دهیم که اصلاً هدف از دین همین است. قرآن که نمی‌خواهد فقط در مذمت کفار بفرماید «وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» یا «قَسَتْ قُلُوبُهُمْ»، یا «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ»، آیا ما این آیات را می‌خوانیم که بگوئیم اینها مربوط به کفار است و به ما ربطی ندارد؟ اینطور نیست، ممکن است خود ما هم گرفتار این «خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» یا «طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» شویم.

در لغت‌نامه‌ها پیرامون دسته‌بندی مراحل آلودگی قلب مطلبی مشاهده نشده، شاید در بعضی از کتاب‌های اخلاقی باشد ولی به نظرم می‌توان چنین ترتیبی را ذکر کرد و گفت آغاز آن با غفلت است. یعنی قبل از اینکه قلب انسان با ارتکاب گناه نقطه‌ی سیاه پیدا کند، غفلت نقطه آغازین بدبختی انسان می‌شود. می‌گوید حال نماز اول وقت نشد وسط وقت می‌خوانم، اگر نشد قضا می‌خوانم، قضا هم که واجب موسع است فوریت ندارد هر وقت فرصت کردم می‌خوانم. این غفلت است، پیدایش این افکار آثار و نشانه‌های غفلت در انسان است. اگر انسان موفق به نماز شب نمی‌شود ریشه‌اش برمی‌گردد به اینکه چه قدر انگیزه و دغدغه برای ارتباط با خدا در شب دارد؟ وقتی آدم در فکر برخاستن برای نماز شب نیست این غفلت است.

انسانی که به فکر این نباشد عمری از من گذشت چقدر این عبادات و نماز و روزه به درد رشد و عروج من خورد؟ اگر انسان

توجه نکند نماز امروزش با نماز روز قبل، اخلاق امروزش با اخلاق روز قبلش فرق می‌کند یا نه، اینها همه غفلت می‌شود! برای بیدار شدن نماز شب، ائمه معصومین (علیهم‌السلام) راهکارهایی ارائه فرموده‌اند نظیر خواندن ذکر «الهی لا تمکر بی مکرک و لا تجعلني من الغافلین»، یعنی یکی از علل عدم توفیق به نماز شب این است که انسان خود را در گروه غافلین قرار دهد آنگاه توقع دارد برای نماز شب بیدار شود؟

پس قلب اول غافل می‌شود، غفلت از خدا می‌کند و زمینه ورود شیطان در آن ایجاد می‌شود آنگاه گناه به سراغش می‌آید اینکه خیال کند حالا جوان هستم با یک بار گناه که آدم به جهنم نمی‌رود، خدا کریم و رحیم است، یا این حرف‌هایی که بعضی از گویندگان کج‌فهم در این چند ساله زدند که مگر می‌شود خدا بنده‌ی خودش را جهنم ببرد؟ این اوج غفلت است. اگر غفلت بیاید انسان را به کنار گذاردن بال خوف از خشم و عذاب الهی می‌کشاند که حسب روایات، انسان مؤمن با کمک دو بال خوف و رجا می‌تواند به سوی حق بالا رود.

اینکه بگویند جهنم یعنی چه؟ آیا خدای به آن عظمت نیاز دارد در قیامت عذابی درست کند و ما را جهنم ببرد؟ این حرف غفلت از خدا و آیات قرآن است، غفلت از آن چیزی است که خدا در قرآن فرموده، اصلاً یکی از علل تکرار در عبادات یا سفارش به قرائت قرآن این است که غفلت آدم را فرا نگیرد، غفلت مقدمه برای گناه می‌شود، با ارتکاب اولین گناه هم نقطه و نکته‌ی سیاهی در قلب نقش می‌بندد. مراد از قلب، این قلب فیزیکی نیست بلکه روح انسان است و این نکته سودا هم یک تشبیه و تنظیر است، یعنی گوشه‌ای از نفس انسان که تمامش نورانی است تیره و سیاه می‌شود.

روایات می‌فرماید اگر فرد خطاکار توبه کرد این نقطه کنار می‌رود، چنانچه دوباره گناه کرد باز این نقطه می‌آید و نفس او دو مرتبه گرفتار می‌شود حال اگر موفق به توبه نشود این سیاهی گسترش پیدا می‌کند، گناه هم از صغایر شروع می‌شود. یکی از غفلت‌ها همین است که گفته می‌شود این گناه صغیره است، دو تار مو که از یک زن پیدا شود چه کسی گفته این گناه کبیره است؟ حتی اگر صغیره هم باشد، صغیره مگر گناه نیست؟ مگر مخالفت با خدا نیست، مگر عقابی ندارد یا عقابش کم است؟

ما حتی اگر اصل این تقسیم‌بندی را در فقه قبول کنیم، در بحث اخلاق ما تقسیمی به نام صغیره و کبیره نداریم، روایات ما در مورد گناه نفرموده: «اذا اذنب العبد ذنباً کبیراً وقع فی قلبه نکته سوداء»، اگر گناه کبیره مرتکب شد این نقطه سیاه در قلبش پیدا می‌شود! این تقسیم‌بندی در فقه است، آثاری است که در فقه بر آن بار می‌کنند که به مرتکب گناه صغیره می‌شود اقتدا کرد، مشهور هم این تقسیم را قبول دارند، اما در مقابل برخی می‌گویند نه، ما چنین تقسیمی راحتی در فقه هم قبول نداریم. در هر صورت به نظر می‌رسد که در اخلاق، تقسیم گناه به صغیره و کبیره غلط است.

وقتی انسان گناه را تکرار کرد و توبه هم نکرد این نکته سودا همه قلبش را فرا می‌گیرد و تبدیل به رین می‌شود «بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ»، رین آن پرده‌ای است که روی چیزی را کاملاً می‌پوشاند و امکان ورود و خروج را محال می‌کند. گاهی قرآن تعبیر به اکنه هم می‌کند «وَجَعَلْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً»، «اکنه» جمع کنان است به معنای قطاع و پوشش. در مورد اینکه «قطاع» با «رین» یکی است یا «رین» شدیدتر است من به نتیجه‌ای نرسیده‌ام! ممکن است «کنان» مرحله قبل از «رین» باشد. غفلت موجب می‌شود این نقطه سیاه ادامه پیدا کرده تبدیل به رین و اکنه شود. بعد اگر این رین قابل از بین رفتن نشود قلب قاسی گردیده و به «حَتَمَ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ، یا «طَبَعَ اللّٰهُ عَلَی قُلُوبِهِمْ» منجر می‌گردد که خداوند مهر تیرگی بر آن می‌زند که به هیچ وجه قابل اصلاح نخواهد بود.

باید مراقب واردات و صادرات قلب خود باشیم، این تعبیری است که استاد ما مرحوم آیت الله حسن‌زاده رضوان الله تعالی علیه در درس‌هایشان به هر مناسبتی زیاد به کار می‌بردند، مراقب باشیم چه کلامی، چه حرفی، چه نگاهی، چه حرکتی از ما صادر می‌شود، و چه چیزی در قلب و ذهن ما وارد می‌شود؟ گاهی فکر می‌کنیم فقط گوش دادن به موسیقی، غیبت یا تهمت آدم

را متزلزل می‌کند، خیر! پای بدعت‌ها نشستن و گوش دادن به حرف آدمی که پایه‌های علمی‌اش ضعیف است، هر روز یک حکمی را انکار می‌کند، این بدتر از غیبت کردن و بدتر از استماع غیبت و تهمت است، بعد هم بگوئیم آقا تحقیق می‌کند!

در همین قم جلسه تشکیل می‌شود و می‌خواهند حجاب را منکر شوند، نشستن پای این جلسه چه حکمی دارد؟ حتی اگر کسی بنشیند و فقط گوش بدهد ولو قبول هم نکند! یک وقت آدم می‌رود برای اینکه ببیند چه حرف‌های باطلی بیان می‌شود و می‌خواهد آن را رد کند، ولی خود همین یک اعانتی بر اثم است و این اثم بزرگی است.

خلاصه اینکه اگر انسان بخواهد قلبش را قلب سلیم کند، یعنی همان قلب نورانی که فقط و فقط خدا در آن باشد، «إِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»، در روایات آمده قلب سلیم یعنی قلبی که غیر از خدا هیچ چیزی در آن نباشد، اگر می‌خواهد از دنیا که رفت در قیامت با قلب سلیم در محضر خدا قرار گیرد باید صادرات و واردات قلبش را کنترل کند. همان‌طور که در ابتداء تولدش همین نورانیت در قلب او بوده و غیر از خدا در آن نبوده است.

هنگام تولد «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ» است اما بعد انسان این امانت خدا را خراب می‌کند، پس باید این مراحل قلب مد نظر باشد و به عواملی هم که موجب مرض قلب می‌شود، «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ» توجه داشته باشد. عواملی که موجب زیغ می‌شود، زیغ یعنی قلب انسان به مرحله‌ای می‌رسد که میل به باطل پیدا کرده و سراغ باطل می‌رود. مرض مقدمه‌ی زیغ است، قلب انسان با غافل شدن گرفتار مرض می‌شود و وقتی قلب او تمایل به باطل پیدا کرد، حسب آیه شریف «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ»، محکمات قرآن را رها ساخته و دنبال متشابهات می‌رود، میل به باطل انسان را به این مرحله‌ی خطرناک می‌رساند.

همه‌ی بدعت‌ها و همه مذاهب فاسده در طول تاریخ اسلام به خاطر همین زیغ و میل پیدا کردن به باطل است که موجب می‌شود از حق تجاوز کند و دنبال فتنه رود «ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله»، این مراحل را بفهمیم و باور کنیم.

قبل از خواب محاسبه کنیم قلب ما در چه مرحله‌ای است؟ غافلیم؟ نکته‌ی سواد در آن هست؟ مرض دارد؟ خدایی ناکرده زیغ دارد؟ تعدی از مسئله‌ی ولایت بلاشک زیغ است، اگر بگوئیم ما ولایت ائمه را قبول داریم اما حالا که مردم با خلیفه اول و دوم بیعت کردند پس آنها هم بهره‌ای از حق دارند، این زیغ است.

قلب سلیم آن است که توحید محض در آن باشد، توحید محض جایی است که غیر از ولایت ائمه معصومین چیز دیگری در آن نباشد، ملازمه‌ی بین اینها واضح است. اگر انسان در قلب خود به کسی که از مسیر ولایت اهل بیت جداست کوچکترین تمایل داشت فی قلبه مرض و فی قلبه زیغ است. برائت یک امر برهانی است، امر تعبدی محض نیست که بگوئیم هم ولایت داشته باشید و هم تبری بجوئید از اعداء، اصلاً تبری در کُنه تولی و حقیقت ولایت است، منتهی به جهت اهمیّت آن از هم جدایش کرده‌اند. اصلاً ولایت بدون برائت نمی‌شود، ولایت یعنی می‌گوئیم حق منحصر به اینهاست، هر کسی این حق را انکار کرد، از او تبری می‌جوئیم «حرب لمن حاربکم، سلم لمن سالکم».

مسائل سیاسی و وحدت امت جای خودش تولی به ولایت ائمه معصومین (علیهم‌السلام) و استحکام در اعتقاد به معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) جای خودش. متأسفانه خیلی‌ها این دو را خلط می‌کنند. انسان در مقابل دشمن باید یَدِ واحده باشد اما یَدِ واحده به این معنا نیست که من به باطل او تمایل پیدا کنم! یَدِ واحده به این معنا نیست که از حقایقی که وجود دارد تنزل کنم، یَدِ واحده به این معنا نیست که نام مبارک امیرالمؤمنین (ع) را کنار اسامی دیگران قرار دهیم؟! اینها یَدِ واحده نیست، اینها تنزل است.

در مقابل دشمن باید یَدِ واحده باشیم اما تنزل در مسائل اعتقادی و باورهای مذهبی موجب زیغ قلب می‌شود. آقایان طلبه به شما

و خودم می‌گویم هر کسی که خود را در مسیر تشیع قرار داده باید در مسئله ولایت ثابت قدم باشد و از آن تنزل نکند و حقی از حقوق ائمه را تضییع نسازد. هر کسی که موفق شد و به مراحل عالی دست یافت، هر کسی که خداوند نورانیت کاملی به او عنایت کرده و در میدان علم و عمل به موفقیت‌های چشمگیر نائل آمده مهم‌ترین وجه زندگی‌اش ولایت بوده است. البته نه با شعار ولایت و تظاهر به ولایت، هر چند در جایی که باید فریاد زد باید فریاد بزند ولی مهم آن است که انسان در باطن وجودش امیرالمؤمنین و اولادش را منصوب از طرف خدا بداند و بگوید غیر از خداوند و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و منصوبین آنها هیچ کسی حق حکومت بر بشر را ندارد.

اگر چنین باواری داشت می‌فهمد ظلم به حضرت زهرا (س) یعنی چه؟ ظلم به امیرالمؤمنین (ع) یعنی چه؟ عاشورا یعنی چه؟ اینکه امام زمان (علیه‌السلام) خون‌گریه می‌کند یعنی چه؟ ولی وقتی مقدمه اعتقاد و باور انسان خراب باشد اینها هم خراب می‌شود.

هیچ تنزل نکنیم، در عین اینکه باید آن وحدت حفظ بشود. آغاز انحراف در این است که قلب انسان گرفتار زیغ شود. یعنی تمایل به باطل پیدا کرده و از حق به باطل عدول کند، در مسائل فقهی هم همین‌طور است. در ضروریات دین اجتهاد راه ندارد. در دایره ضروریات هیچ وقت قدم برای اجتهاد نگذارید! اگر فهمیدید یک چیزی ضروری است به اصلش کاری نداشته باشید، البته نسبت به جزئیات و فروغش عیبی ندارد، اما به اصلش نه، ضروریات باید محفوظ بماند.

به هر حال باید از خدا کمک بگیریم، یکی از اموری که انسان باید سر به سجده بگذارد و با اصرار از خدا بخواهد این است که به او نشان بدهد قلبش در چه مرحله‌ای است؟ چه کار باید بکند؟ چه مسیری را باید طی کند؟ عمرها خیلی سریع می‌گذرد. سال آخر وفات والد راحل‌مان ایشان فرمودند می‌دانی پدر من چند سال است فوت شده؟ عرض کردم 30 سال، فرمود انگار دیروز فوت شده! الان هم 15 سال است که والد ما به رحمت خدا رفته، سی و چند سال است که امام خمینی به رحمت خدا رفته، چقدر زمان به سرعت می‌گذرد، فکر همه چیز هستیم اما فکر طهارت قلب نیستیم! باید به این فکر کنیم، همه این درسها و بحثها برای همین است که قلب ما طهارت پیدا کند،

مرحوم آقای طباطبائی این نکته خیلی عجیب را در تفسیر المیزان می‌فرمایند که احکام برای طهارت قلب است، قرآن در مورد وجوب وضو و غسل و تیمم می‌فرماید: «وَلَكِنْ يَرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ»، اگر یکی از احکام جا بجا بشود، یا يك حکم را آدم انجام ندهد، بگوید من خمس را نمی‌پردازم، من حجابم را رعایت نمی‌کنم، طهارت قلب از بین می‌رود و اگر طهارت قلب از بین رفت باب معرفت به خدا بسته می‌شود و دیگر امکان معرفت به خدا وجود نخواهد داشت. نمی‌شود کسی بگوید من خدا را قبول دارم اما احکام را قبول ندارم او دروغ می‌گوید! کلاه سر خودش می‌گذارد.

به احکام خیلی مقید باشید. من نمی‌گویم در وضو و نمازتان وسواس به خرج بدهید اما دقت کنیم نماز خود را درست خواندیم یا نه؟ لباس‌مان پاک بود یا نه؟ درست طهارت از حدث داشتیم یا نه؟ چقدر توجه داشتیم؟ به این جهات دقت کنیم، بین دقت و وسواس فرق است، آدم غافل و وسواسی است اما آدم آگاه و آدمی که دقت می‌کند وسواس ندارد.

یک وقتی در مکه دیدم یکی از علمای بزرگ طواف می‌کند، گفتم به به ما چطور طواف می‌کنیم و ایشان چطور؟ حرکتش دور کعبه آن چنان زیبا بود که این مطلب را به ذهن آدم می‌رساند.

امیدواریم خدا همه ما را موفق به طهارت قلب بفرماید.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته

